

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين، ثم الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على آله الطاهرين، لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه

[فقه معاصر / «بیمه» / جلسه ۱۹ (۱۲/۲/۱۴۰۳) استاد حسین بنیادی]

عنوان بحث: بیمه – انواع التأمين

موضوع بحث امروز: ادامه مسأله ششم – ۱ – ادله قائلین به لزوم عقد التأمين ۲ – برداشت از آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل

مقدمه: در بحث گذشته در مسأله ششم بیان شد که امام خمینی قدس سره الشریف و برخی دیگر از فقها قائلند که عقد بیمه، عقدی لازم است، سابقا هم بیان کردیم که علاوه ی بر لزوم عقد بیمه، عقدی مستقل است؛ به این معنا که نیازی نیست مانند بسیاری از فقها، برای تصحیح عقد بیمه، آن را ذیل یکی از عقود معهود در شریعت، تعریف و بیان کنیم. مرحوم امام در مسأله ششم نسبت به این موضوع تصریح و فرمودند عقد بیمه لازم است و در صورت شرط یا تقایل می توان آن را فسخ نمود. در مباحث گذشته نیز ادله لزوم عقد بیمه بیان شد مع ذلک گروهی از اعلام و اساتید، اصرار بر این دارند که قائلین به لزوم عقد باید علاوه بر رد ادله کسانی که می گویند عقد بیمه ذیل یکی از عقود معهود قرار می گیرد، باید ادله خود را برای اثبات عقد لازم و مستقل به نحو کافی بیان کنند.

بیان امام خمینی، ره در مسأله ششم این بود: «الظاهر أن التأمين عقد مستقل، وما هو الرائج ليس صلحا ولا هبة معوضة بلا شبهة، ويحتمل أن يكون ضمانا بعوض، والأظهر أنه مستقل ليس من باب ضمان العهدة، بل من باب الالتزام بجبران الخسارة وإن أمكن الايقاع بنحو الصلح والهبة المعوضة والضمان المعوض، ويصح على جميع التقادير على الأقوى، وعقد التأمين لازم ليس لأحد الطرفين فسخه إلا مع الشرط، ولهما التقايل»

در بحث امروز در دو محور، بحث می‌کنیم ۱- ادله قائلین به لزوم عقد التأمین ۲- برداشت از آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل

محور اول، ادله قائلین به لزوم عقد التأمین: گروهی که برای تصحیح عقود جدید قصد تمسک به عمومات و اطلاقات را دارند، علاوه بر رد وجوه اقامه شده برای جواز تمسک باید ادله‌ای نیز ذکر نمایند؛ چند وجه برای این مدعا ذکر شده است:

دلیل اول: در مباحث گذشته از قول مرحوم نائینی نقل شد که به نظر ایشان نزاع مبتنی بر این است که «الف و لام» عهد یا استغراق باشد؛ یعنی اگر مقصود عهد باشد تنها شامل عقود معهود در زمان تشریح می‌شود. اما برخی نیز می‌گویند: «الف و لام» در «العقود» برای استغراق است و شامل تمامی مصادیقی که بر آن «عقد» صادق باشد، می‌شود. (بحث از این دلیل گذشت)

[الثانی: أن تعليق الحكم بالوصف مشعر بالعلیة، فإذا قال: أكرم العالم، يفهم منه أن علّة الحكم هي «العلم» فهكذا المقام، فإذا قال: «أوفوا بالعقود» يفهم منه أن السبب لإيجاب الوفاء هو كون الشيء عقداً وعهداً صادراً من متكلم عاقل حكيم، فيكون عقده بما هو هو محترماً من غير نظر إلى كون مفاد العقد بيعاً أو جعالةً أو إجارةً، أو غير ذلك. وبعبارة أخرى: أن نقض العهد ورفض الالتزام على خلاف كرامة الإنسان، وعلى هذا فلا فرق بين عهد رائج في عصر الرسالة وماليس كذلك، فإن الملاك الملزم لوجوب الوفاء هو التعهد والالتزام.» (الشركة و التأمین فی الشريعة الاسلامیة الغراء - ص ۲۵۵)]

دلیل دوم: تعليق حکم بر وصف مشعر به علیت است؛ به این بیان که وجوب وفا بر عقد بار شده است و مقصود مولی این است که میان عقد و وجوب وفا رابطه علیت وجود دارد؛ یعنی علت وجوب وفا عقد می‌باشد، در نتیجه هر عقدی و در هر زمانی علیت برای وجوب وفا دارد که حکمی تکلیفی است و تخطی از آن موجب معصیت است.

مستدل در ادامه می‌فرماید: نقض عقد مخالف با کرامت انسان است، به نظر ما این تعبیر هر چند برای توضیح ذکر شده است اما از دایره استدلال خارج بوده و خلط بین جهات فقهی و غیر فقهی در استدلال نباید واقع شود چون وجوب وفا به کرامت انسان ارتباطی ندارد؛ به عنوان مثال عقد بسته شده با کافر که در دین ما کرامت

ندارد، لزوم وفا دارد. علاوه بر این عدم وجوب وفا در جامعه‌ای که انسان‌ها در حال معامله با هم هستند، سبب ایجاد هرج و مرج در جامعه خواهد شد، اما این مسئله نیز به نظر ما ارتباطی به کرامت انسان ندارد.

البته گاهی اوقات عهد و شرط ابتدایی است که هر چند وفای به آن استحباب دارد اما لزوم وفا ندارد. اما التزام در مقابل التزام یا به نظر ما تعاهد وجوب وفا دارد؛ به عنوان مثال اگر دو نفر با هم قرار بگذارند رأس یک ساعت در محل حاضر باشند چون از مصادیق تعاهد است باید به آن وفا شود.

دلیل سوم: با توجه به این که رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان خاتم انبیاء است، اطلاعات و عموماً باید شامل مصادیق جدید نیز شود چون تکلیف تمام عقود از لحاظ شرعی باید مشخص باشد. اما اگر «أفوا بالعقود» تنها شامل عقود متعارف در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، تکلیف عقود تا روز قیامت در قرآن کریم بیان نشده است و با خاتمیت دین سازگار نیست.

اشکال: برخی اساتید گفته‌اند به نظر ما این بیان تام نیست، به این بیان که اگر تنها راه تصحیح عقود جدید اطلاعات و عموماً قرآن کریم باشد استدلال مذکور صحیح است. اما راه‌های دیگری برای تثبیت عقود جدید وجود دارد مانند این که ذیل یکی از عقود معهود مانند هبه، ضمان، اجاره، جعاله و مانند آن قرار گیرد، در نتیجه لزومی به جریان اصالة الاطلاق یا اصالة العموم وجود ندارد. علاوه بر این اصول دیگری نیز وجود دارد مانند این که شخصی اصل اولیه در معاملات را فساد نداند.

پاسخ: ما سابقاً در این باره بحث کردیم که اساساً ماهیت عقد بیمه با سائر عقود حتی عقودی مانند ضمان که قرب معنایی با بیمه دارند اما چون در بسیاری از ارکان، اهداف مثل موضوع بیمه که "تامین" است، متفاوت می‌باشند، قرار دادن عقد بیمه تحت یکی از عقود معهود، به لحاظ اعتبار و عملیات خارجی ممکن نمی‌باشد، مانند بسیاری از عقود مستحدثه در نظام بانکداری، گمرک و... که حتی اگر بتوان اینها را با عقود معهود ربط داد اما نمی‌توان در ذیل عقود معهود تعریف و تصحیح کرد.

محور دوم، برداشت از آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل: طبق برخی آیات دیگر مانند «هُدًى لِلنَّاسِ» و «بَيَانٌ لِلنَّاسِ» و «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» و تعبیر «مما تحتاج إليه الأمة» ذکر شده در روایات شاید چنین برداشت شود که تبیان اختصاص به مسائل دین دارد، اما این تعابیر سبب نفی سایر موارد نیست و مطابق ظاهر آیه نمی‌توان تبیان را اختصاص به امور دینی داد بلکه باید تبیان را نسبت به امور دینی و دنیا تعمیم دهیم.

بررسی آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ۖ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ۖ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ

در این که قرآن کریم تبیان لکل شیء باشد، پنج احتمال در کلام آلوسی ذکر شده است:

احتمال اول: جمعی از علما شیعه و اهل سنت می گویند: تبیان مربوط به امور دین است. قرینه احتمال مذکور صدر آیه و تعبیر «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» می باشد که مربوط به امور دین است، چون شهادت در اموری که دین در آن دخیل نیست معنا ندارد و تکلیف مسائل مربوط به دین در قیامت مشخص می شود.

آلوسی (۱) نیز در این بحث به قرینه مقامیه تمسک نموده و می گوید: در برخی موارد نیز که از امور دنیا مانند «الْأَهْلَهُ» از وجود مبارک پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله سوال می شد، ایشان حول مسائل اخروی و وظایف دینی مربوط به آن مانند حج و مواقیف پاسخ می دادند و به مسائلی مانند کیفیت حرکتی تکوینی آن اشاره نشده است. در برخی روایات مانند «أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ» نیز به این مسئله اشاره شده است.

البته این که قرآن کریم در مورد امور دینی تبیان باشد به این معنا نیست که تمامی مسائل مانند تعداد رکعات نماز در ذکر شده باشد بلکه به قرینه آیاتی مانند «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» اشاره به این مطلب دارد که علاوه بر آیات باید به سنت نیز مراجعه نمود. به نظر ما در این بحث بهتر بود به آیه «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» اشاره می شد.

وی در ادامه می گوید در قرآن کریم به قرینه آیه «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» در برخی موارد می توان به اجماع نیز مراجعه نمود یعنی کسی که از غیر راه مؤمنین تبعیت نماید مورد مذمت قرار می گیرد پس این راه حجیت دارد. حتی اجتهاد نیز مستند به تبیان قرآن کریم است.

احتمال دوم: لفظ «کل» برای تکثیر و تفخیم باشد نه استغراق یعنی در قرآن کریم مطالب بسیار زیادی وجود دارد، نه این که تمام مسائل در آن ذکر شده باشد مانند آیه «تدمر کل شیء بأمر ربها».

احتمال سوم: ظاهر آیه قابلیت تخصیص ندارد و لفظ «کل» نباید برای تکثیر و تفخیم در نظر گرفته شود؛ در نتیجه مشخص می‌شود هیچ چیز در این کتاب فروگذار نشده و هر چه مربوط به امور دین و دنیا بوده در آن ذکر شده است. البته مراتب فهم مردم مختلف است و همه نمی‌توانند به واقعیت آن دست یابند، همان‌گونه که تعبیری برای برخی مردم بیان بلیغ است اما نسبت به دیگران چنین نیست و قوای فهم تفاوت دارد؛ مانند این که مردم در قوه بینایی با هم تفاوت دارند.

مثال دیگر این است که قرآن کریم در مورد شخص گناهکار می‌فرماید: «كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ» اما برای مردم آن زمان قابل درک نبود. پس از گذشت زمان مشخص شد هر چه انسان از زمین جدا شده و به بالا برود اکسیژن کم شده و از بین می‌رود همان‌گونه که گناه سبب می‌شود انسان کم کم خفه شده و به مرور زمان نابود شود.

احتمال چهارم: ذات قرآن تبیان است پس نیازی به مبین یا شخصی که آن را متوجه شود نیست؛ مانند این که خورشید در ذات خود منیر است هر چند کسی از نور آن استفاده نکند. مؤید احتمال مذکور این است که برخی حوادث کونیه توسط برخی علماء از قرآن کریم استخراج شده است و یا از قرآن جدولی استخراج و طبق آن حوادث اهالی بهشت و جهنم مشخص شده است. همچنین در جفر جامعی که منسوب به امیرالمومنین علی علیه السلام نیز مطالبی در مورد آنچه از حوادث وجود دارد ذکر شده که تمام آن‌ها از قرآن کریم استخراج شده است. ائمه ما علیهم السلام نیز می‌فرمودند: نزد ما جفر، جامع و صحیفه وجود دارد و بوسیله آن‌ها تمام حوادث مشخص می‌شود.

آلوسی به نقل از سیوطی و از مرسی می‌گوید: قرآن کریم جامع علوم اولین و آخرین است به گونه‌ای که آن علم تنها نزد خدای متعال است. در مرحله بعد پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در غیر مواردی که اختصاص به ذات الهی دارد مانند وقت قیامت یا وقت ظهور عالم به آن علوم شد. در مرحله بعد از آن حضرت بزرگان صحابه مانند خلفای چهارگانه، ابن عباس و ابن مسعود از این علوم بهره‌مند شدند تا جایی که ابن عباس گفته اگر افسار حیوانی از من گم شود در کتاب الله آن را پیدا خواهم کرد. این علوم در مرحله بعد به تابعین رسیده است. وی در ادامه تحت عنوان قیل به دیدگاه شیعیان با این عبارت اشاره می‌کند که در هر زمان کسی که آگاه به تمام آنچه در قرآن کریم است وجود دارد و این شخص وارث پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله است و او را به «الغوث و قطب الأقطاب و المظهر الأتم و مظهر الاسم الأعظم» می‌نامند.

احتمال پنجم: مراد از تبیان، تبیان تفصیلی نباشد بلکه مقصود تبیان اجمالی است.

نتیجه احتمالات در احتمالات: به هر صورت طبق هر احتمالی که گفته و بدان اعتماد کند، معلوم می‌شود که در قرآن کریم علاوه بر آیاتی که اختصاص به موضوعی دارد، آیاتی نیز وجود دارد که اصول و قواعد را بیان می‌کنند مانند آیه وفای به عهد، آیه سبیل و... که اختصاص به فقه ندارد بلکه در امور کلامی و اعتقادی چنین است همانطور که در امور اجتماعی نیز اینگونه است

این دو مقدمه برای این گفته شد تا کلام برخی از اساتید درباره نظر محقق خوبی در بحث بیمه، مشخص تر شود، محقق خوبی، ره بر این نظرند که بیمه از قبیل هبه معوضه می‌باشد. (ما بر خلاف این نظر، گفتیم بیمه عقد مجزا و مستقل است) اما اینکه برخی اساتید در رد این نظر، کلام ایشان را طوری تقریر نمایند که ماهیت هبه و ربط آن با بیمه بطور کلی متحول شود، این را هم قبول نداریم. حال استدلال بعضی از اساتید را ملاحظه بفرمائید، به نظر می‌رسد این تقریر واضح البطلان است.

[ثم لا يخفى: أنه لو قلنا بأنّ المعاملة التأمينية من سنخ الهبة المعوّضة - كما عليه السيّد المحقّق الخوئی قدس سره - فيمكن النقاش في لزومها؛ إذ من شرائط صحّة الهبة بأقسامها ومنها الهبة المعوّضة، قبض المال الموهوب، كما عليه جلّ القدماء، أو كلّهم، وكذا مشهور المتأخّرين، منهم السيّد المحقّق الخوئی قدس سره حيث قال في كتاب الهبة من «المنهاج»: «يشترط في صحّة الهبة القبض... ومتى تحقّق القبض صحّت الهبة من حينه».

ومن هنا لو بنينا على أنّ المعاملة التأمينية داخله تحت عنوان الهبة المعوّضة، فلا محالة تتوقّف على قبض شركة التأمين الأقساط من المستأمن، وبالطبع لا يكون مجرد عقد التأمين لازم الوفاء على كلّ واحد من طرفيه؛ أي الشركة والمستأمن. بل قد عرفت أنّه بدفع كلّ قسط من أقساط التأمين للشركة، تتحقّق هبة مستقلّة، وينتهي عقد التأمين إلى هبات عديدة؛ إذ المفروض - على هذا المبني - أنّ صحّة عقد التأمين وترتب الأثر عليه، تتوقّف على حصول قبض الموهوب؛ وهو أقساط التأمين، فإذا دفع المستأمن إلى شركة التأمين أوّل الأقساط، تتحقّق هبة صحيحة فعلية بالنسبة إلى المبلغ المقبوض، وإذا دفع إليها ثانی الأقساط، تتحقّق هبة صحيحة أخرى بالإضافة إليه، وهكذا. ومقتضى ذلك كلّ عدم لزوم الوفاء بالعقد التأميني. ولكن تقدّم في صدر المسألة السادسة ما يرد على هذا المبني؛ وأنّ المعاملة التأمينية بشكلها الرائج المتعارف بين شركات التأمين والمستأمنين في العهد الراهن، أجنبية عن الهبة المعوّضة]

اشکال این بیان با حفظ دو محوری که در بحث گفته شد، از این جهت واضح و معلوم است که در هبۀ معوضه نیز می‌توان شرط اقساط کرد و این دلیل نمی‌شود که هبات متعدده لازم بیاید بلکه بر اساس شرط می‌تواند با اولین قبض یا با اتمام آخرین قبض از اقساط، عقد هبۀ لازم شود، بنابراین مناقشه ایشان بر کلام محقق خوبی، مورد قبول نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین